



# برنامه‌های برای روز عید

• سمیه قدیری • تصویرگر: عاطفه فتوحی

چون دستش بدجوری می‌لرزد مثل همیشه بشقاب را می‌برم تو و می‌گذارم روی میز. همه‌جا را خاک گرفته. توی ظرف‌شویی پر از ظرف است و خانم جهانی نتوانسته لباس‌ها را جمع‌وجور کند. زود می‌روم پایین. به مامان و بابا می‌گویم: «زود صبحانه‌تان را بخورید که کلی کار داریم.» بابا می‌پرسد: «چه کاری؟» می‌گویم: «باید برویم بالا، خانه خانم جهانی! فکر کنم ظرف‌ها دست مامان را می‌بوسد. گردگیری و جارو دست شما را. من هم وسایل را جمع می‌کنم. تازه مدیریت کار هم با من!» بابا گیج نگاهم می‌کند. می‌گویم: «یا الله!» هر سه می‌خندیم.

بوی املت همه‌جا پیچیده. هر سال برنامه صبح روز عید فطرمان همین است. مامان عاشق املت است. برای همین هر سال وقتی از نماز عید فطر برمی‌گردیم، بعد از یک ماه روزه‌داری با املت، ما و خودش را تشویق می‌کند. خوشحال می‌نشینم سر سفره و منتظرم؛ اما مامان صدایم می‌کند. باید اول یک بشقاب املت ببرم خانه خانم جهانی. خانم جهانی تازه از بیمارستان مرخص شده و مامان هر چه می‌پزد اول کمی برای او می‌فرستد. از این که املتمان نصف شده ناراحت می‌شوم؛ اما لبخند بابا را که می‌بینم چادر آبی گل‌دار را سر می‌کنم و می‌روم طبقه بالا. خانم جهانی خیلی تشکر می‌کند.

